

در بیان احوال و اسباب و سببهای حضرت محمد صلی الله علیه و آله

چون نزد بخت محراب و سپید باد که ابوبکر لعین سبقت کرده است و در محراب بجای آنحضرت ایستاده و نماز شروع کرده است پس بیهوش
مبارک اشاره کرد که پس ایست و خود داخل محراب شد و نشست بامر مردم نماز را نشسته و اگر نماز را از سر گرفت و اهلنا نکرد با آنچه
ابوبکر کرده بود چون سلام نماز گفت بخانه برکش ابوبکر و عمر علیهما اللعنه و جاثم علیهما السلام تا نرا طلبند فرمود که من نکند که شما با
شکر اسامه بیرون روید گفتند بلی یا رسول الله گفته فرمود که پس چرا امر را طاعت نکردید با ابوبکر گفت من بیرون رفتم و گفتم
برای آنکه همه خود را با تو نوازیم و عمر را دعوت گفت که یا رسول الله من بیرون رفتم و برکشتم برای آنکه نخواستم که خبر
پیمانی را از دیگران پیرسم پس حضرت رسول فرمود که روانه کنید شکر اسامه را و بیرون روید با شکر اسامه خدا لعنت کند
کسی را که تخلف نماید از شکر اسامه سه مرتبه این بخیر فرمود وید و هوش شد از لقب رفتن بجهد و برکشش و از خیر و اندک
که حاضر شد آنحضرت را بسبب آنچه مشاهده نمود از اطوار و این سبب منافقان و دانشا و فتنه های فاسد ایشان پس سلمان
پس با و کرپسند و صدای گریه و فوّه از زنان و فرزندانشان حضرت بلند شد بشنیدن از مردان و زنان مسلمانان
برخواست پس حضرت چشم بنوازل و میگردید و بشکوه ایشان نظر کرد و فرمود که بنیاد را از برای من وانی و گفت کوشش
نا بودیم از برای شما نامه که گمراه شوید هرگز پس یکی از صحابه برخاست که دوات و گفت و ای پادشاه لعنه گفت بر کرد
که این مرد هدیان میگوید و بنیاد را بر او قائل شده است ما را کتاب خدا پس این اختلاف کردند آنها که دوان خانه
بودند بعضی گفتند که قول قول هر است و بعضی گفتند که قول قول رسول است و گفتند در چنین حالی چگونه مخالف
رسول خداست و رو باشد پس با و دیگر پرسیدند که ای پادشاه و من آنچه طلب کردی یا رسول الله فرمود که بعد از این بخان که
من از شما شنیدم مرا خاجی بآن نیت و لیکن وصیت میکنم شما را که با اهل بیت من سلوک کنید و رواز ایشان نگردانید و ایستاد
برخواستند و تلف گوید که این حدیث دوات و علم در صحیح بخاری و مسلم و سایر کتب معتبره اهل سنت مذکور است بطریق معتبره و چنین
روایت کرده اند ایشان از این جناس که او کرپسندان مدد کتاب دیده اش شکر بزرگتر و مجدداً تکرار و میگفت که در روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه
روزیکه در رسول خداست شدید شد و گفت بنیاد را دید دواتی و گفت نا بودیم از برای شما کتابی که گمراه نشوید بعد از آن هرگز پس تراغ
کردند و این و ترا و این بود که تراغ گفتند و حضور پیغمبر خود پس هر گفت که رسول خداست هدیان میگوید برو این بگو گفت که در دوات
بر او قائل شده است نزد شما قرآن هست پس این کتاب خدا پس اختلاف کردند اهل انخانه و با یکدیگر مخصوصه کردند بعضی گفتند
بنیاد را بنیاد نبوت و رسول خدا برای شما کتابی که بعد از آن گمراه نشوید بعضی گفتند که قول قول هر است چون از آنها بلند شد
اختلاف بنیاد شد نزد آن حضرت و نشک شد و فرمود که برخیزید از پیش من پس این عباس میگفت که بدرستی که مصیبت بنیاد را
مصیبتها آن بود که مانع شدند میان رسول خداست و میان آنکه آن کتاب را از برای ایشان بنویسد بسبب اختلاف که نمودند و از آنها
که بلند کردند بغیر از این حدیث که همه عامه روایت کرده اند هیچ حافل و بحال آن هست که شک کنند در کفر و کفر کسی که
همو مسلمانان دانند اگر قبالی یا حلافی خواهد که وصیت کند کسی مانع وصیت او شود مردم بر او طعن نمایند هرگاه رسول خداست خوا
وصیت کند که صلاح جمیع امت دوان باشد و کسی مانع او شود در چنان حالی آنحضرت را از رده کند و نیت هدیان با آنحضرت
دهد چگونه خواهد بود حال او و حال آنکه حق بفرماید که و ما بطریق عن امویان هو الا و حی یوحی یعنی بخیر میگوید با آنحضرت
از خواستن نفس خود و نیت خیر و مکر و حی که با و فرستاده میشود و میفرماید که ایها اذا میگویند خدا و رسول او را خدا لعنت کرده
است ایشان را در دنیا و آخرت و کدام از از این بدتر میباشد که پیغمبر بزرگوار حق شفت و همزبان چون بنیاد که نزدیک و غایب
شکات دیگر از آن منفعت صورت نیت کنهای خود را ظاهر کنند و دست را طاعت و بردارند هر چند گویند که با شکر اسامه بیرون
روید و همان نیت و فرماید که دوات و علم بنیاد را بد که وصیت نامه بنویسم طاعت نکنند برای آنکه مبادا اختلافنا مبرا المؤمنین
واضح تر گرداند و همه احوال حضرت داند که حضرت ایشان است که بعد از آن حضرت انتقام او را از اهل بیت و یکشند پس لعنت
خدا و رسول بر ایشان باد و بر هر که ایشان را مسلمان داند هر که در لعن ایشان توقف نماید تفصیل این بخیر و حال خود بنیاد خوا
شد آنکه کاتبی و کتاب طرق از حضرت یوحی کفر و لعن کرده است که چون عرض حضرت رسالت بنیاد سنکین شد حضرت
امیر المؤمنین و اطلبند سواد خود را در دلمان آنحضرت گذاشت و مد و هوش کرد و بدین چون اذان نماز گفت عاشره بیرون رفت

[illegible]

در بیان اولی با ستمای محمد بن عبد الله

نموده است این بد نام و این جبریل نام و این حضرت را امیر المؤمنین بنام نامیده و حضرت رسول را با ستمای
 کرده و فرمود که این نام و این جوان حضرت نام و این حرف خواند با این نام و رسیده چون تمام کرد حضرت رسول فرمود که هیچ
 پروردگار و ملت بسوی من شرط نیست که بر من گرفته است و اما مثلث را از نزد من و من رسانیدم آنرا و آنچه خبر جو می باشد
 بعمل آوردم و ادای سالهای خدا نمودم حضرت امیر المؤمنین فرمود که گواهی میدهم از برای توید و مادرم فدای تو باد که کلیم
 رسالت کردی و خبر خواهی انت نمودی ضد بنو منیام نزد آنچه تو گفتی گواهی میدهم هدایت برای تو گوش من چشم من و گوش
 من و خون من پس جبریل گفت که من نیز برای شما هر دو بر آنچه گفتید از جمله گواهانم حضرت رسول فرمود که با علی کرمی وصیت
 مرا دانستی از اوصای من شدی از برای خدا و از برای من که وفا کنی هر چه بدی که در آن نام نوشته است حضرت امیر المؤمنین
 فرمود بلی پدرم فدای تو باد بر منست همان اظهار خداست که مرا بار بکند و تو فرمودی میدهم که با شما همایم پس فرمود
 فرمود با علی من بخوابم که بر تو گواهی میکنم چون در روز قیامت نزد من ای برای من گواهی دهند که محنت بر تو تمام کردم امیر المؤمنین
 فرمود که بلی گواهی میکنم حضرت رسول فرمود که جبریل و میکائیل با ملائکه مقربان که با ایشان آمده اند حاضرند میان من و تو گواهی میدهند
 امیر فرمود که گواه شوند بر من و من نیز ایشانرا گواهی میکنم پدرم فدای تو باد پس حضرت رسول ایشانرا گواهی گرفت و از جمله گواهی
 که بر این حضرت شرط گرفت با هر جبریل از جانب خداوند عالمیان آن بود که گفت با علی وفا میکنم با آنچه در این نام است از دست کسی که با خدا
 و رسول دوستی کند و دشمنی نکند با خدا و رسول دشمنی کند بر وی خشن از ایشان و بر آنکه صبر کنی بر فرمودن خشم ایشان و بر رفتن
 حق تو و غصب کردن حق من و ضایع کردن حرمت تو حضرت امیر المؤمنین گفت بلی یا رسول الله پس حضرت امیر فرمود که سوگند یاد میکنم
 بحق خداوند بکند آنرا شکافه و خلافت را از من است که شنیدم از جبریل که میگفت یا رسول الله که با شما علامت کنی و آنرا که ملک خود است
 و خواهند کرد حرمه او حرمت خدا و رسول و ریش مبارک او را از خون سراسر و ضایع خواهند کرد پس حضرت امیر فرمود که چون انگلی
 شنیدم از جبریل امین بدوش شدم برود و افتادم گفتم بلی قبول کردم و رضی شدم هر چند ملک حرمه من بکند دشمن را معطل
 گردانند و کتاب طوری را پاره کنند و کعبه را خراب کنند و ریشم را از خونم رنگین کنند در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجر از خدا
 خود خواهم داشت تا آنکه مطلوبم نبرد تو امیر پس حضرت رسول فاطمه و حسن و حسین را طلبید ایشانرا اعلام کرد مثل آنچه حضرت
 امیر اعلام کرده بود ایشان مثل آنچه حضرت امیر جواب گفت گفتند و وصیت نامه را میگردیدند بمحرمهای طلایی که آنرا با و
 فرستاده بود نام و این حضرت امیر المؤمنین پیروند چون حضرت امام موسی مخبر را با پیغام رسانید و او را پرسید در آنوقت چه
 بود حضرت فرمود که ستمهای خدا و ستمهای رسول خدا را و بی پرستی با داران وصیت نوشته بود که منافقان غضبناکند امیر المؤمنین
 خواهند کرد حضرت فرمود که بلی و الله جمیع آنچه کردند در آن نام نوشته بود مرا نشاندند و گفتند یا علی که اتا غنی از روح نکبت
 فدا و او را دارم و کل شیء احضنناه فی امام بین یعنی از نده میکردیم مرد کار او و منسوبیم آنچه فرستاده اند و آنچه جدا از ایشان
 بر اعمال ایشان مرتب میشود همه چیز را احضار کرده ایم در امام بین بغیر لوح محفوظ با امیر المؤمنین پس حضرت رسول فرمود که رسول
 خدا با حضرت امیر المؤمنین و فاطمه فرمود که با فاطمه بدانچه شما گفتید قبول کردید که با شما تمام شد گفتند بلی قبول کردیم
 چنانچه حق قبول کردند و صبر میکنیم بر آنچه بر ما دشوار باشد و ما را بخشم و در سبقتن طاووس از حضرت امام موسی
 روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که حضرت رسالت در مقام وفات مرا طلبید و خانه را خلوت کرد جبریل و میکائیل
 در آنجا بودند من صدای ایشانرا شنیدم و ایشانرا شنیدم پس حضرت رسول نامه وصیت را برای من گرفت بگفتن داد و
 امر کرد که هر را بر گرفته و همه را خواندم پس گفت اینک جبریل این نامه را از جانب خداوند جلیل برای تو آورده است چون
 خواندم همه را موافق با قلم بیان چه این حضرت را وصیت کرده بود در آنحال حضرت رسالت بر سینه من بکشد داده بود پس فرمود
 که بنابر این من جبریل از حضرت را بینه خود چسبانید و میکائیل از جانب راست وی نشاند حضرت فرمود که با علی گفت دستها
 خود را بر یکدیگر بچسبان و گفت از تو عهد میکنم در حضور و امین پروردگار عالمیان جبریل و میکائیل با تو را سوگند میدهند
 بحق این دو بزرگوار که آنچه دو وصیت نامه نوشته است بعمل آورنی قبول نمائی همه را با شکبائی و پرهیزی و ای بر سنت و طریقت
 من بصورتی که بدعت نبوی و عمر بکر از خدا ترا خطا کرده است با دل قوی نیت در پیش مبارک خود را در میان

ی رشیما و لای فاسعادی محمد بن عبد اللہ

پس فاطمه خود را بسینه پدر بزرگوار خود چسباند و روی مبارکش را بسو سپرد و فطرت از ده خونی بین میارید و امیر مخرج بنیاد کن
سپهرشاند پس حضرت امام حسن و امام حسین در بر گرفت هر یک را و داع کرد صدای الواح و الاواح و خروش الفراف الفراف از زمین و
آسمان بلند شد پس فاطمه را بدست علی داد و فرمود که این مانند خدا و مانند رسول خداست نزد تو پس حرمش خدا و حرمش مرا در حق
او رعایت کن و دانم که خواهی کرد باطل بخدا سوگند که این عزیز زن اهل بیت است از کدشکان و ایندکان بخدا سوگند که از مهر
بزرگوارش نزد خدا بخدا سوگند که جانم باین جان رسیده بگرانکه از حفظ عانی سوال کردم از برای شما آنچه خورشید و آفتاب و آن چه
سوال کردم عطا فرمود با علی من امری چند بفاطمه گفته ام بامرجب بیل از جانب خداوند جلایل بخواهد گفت آنچه گوید بعمل آورد
بدانکه من را ضم از هر که دختر من فاطمه از او راضی است و هم چنین پروردگار عالمیان و ملائکه زمین و آسمان از کسی خوشنودند
که فاطمه از او خوشنود است با علی و ای بر کسی که بر نوسم کند و عذاب مجسم برای کسی است که حق او را غصب کند و بیل برای کسی
که هشت حرمه او نماید بد احوال کسی که در گناه خانه او را بنوازند و عذاب آیم برای کسی است که دوست و رادش را ستاندا سفلان نگاه
بهم برای کسی است که با او منازعت و میاد رفت نماید خداوند از ایشان بیزارم و ایشان از من بیزارند پس حضرت و شالیت نام برد
بویکرو و بیکر از آنکه این اعمال شنبه از ایشان صادر شد پس فاطمه و علی و حسن و حسین را در خوشی کشید گفت خداوند از من
برای ایشان و شعبان ایشان دوست و یارم و ضامنم که همه داخل بهشت شوند و ششم و چهاریم با آنانکه با ایشان دشمنی نمایند
یا بر ایشان شتم کنند یا بر ایشان پیشی گیرند یا از ایشان پس نمایند و منابت ایشانرا اختیار نکنند و ضامنم که همه داخل بهشت شوند
انگاه سه مرتبه فرمود که بخدا سوگند یا دمیکنم که از کسی از من بشوم از کسی که نواز او را خوشنود نباشی پس بیا حضرت امیر مخرج را
و گفت با علی فاطمه و حفصه با نوح جلال و نزاع و عداوت خواهند کرد بعد از من و عایشه با لشکران بر نوح ریح خواهد کرد و
حفصه را خواهد گذاشت که برای او لشکر جمع کند و هر دو عداوت تو مثل یکدیگر خواهند بود با علی در نوقت چه خواهی کرد حضرت
امیر گفت یا رسول الله اگر چنین کنند از آن کتاب خدا بخت برایشان تمام کنم اگر قبول نکنند شش ترا و آنچه در بیان وجوب
اطاعت من و لزوم خویش فرموده برایشان حجت خواهم کرد اگر قبول نکنند خدا را و برابر ایشان گواه خواهم گرفت و با ایشان قتال خواهم کرد
حضرت فرمود با علی فنان کن و شش عایشه را بی کن و پروا مکن پس گفت خداوند تو گواه باش فرمود با علی چون چنین کنند ایشانرا
طلاق بگو و از من بپایانه کردن که هر دو بیکانه اندازم در دنیا و عقیق پدرهای ایشان شر بکنند با ایشان در احوال ایشان
گفت با علی صبر کن بر ستم ظالمان بدو ستم که کفر و ارتداد و نفاق و روجها و در دیکو مردم با خلافت بویکرو و عمر را و بدترو
ستمکار تر خواهد بود هم چنین ستم ایشان عثمان چون او کشته شود برای تو جمع خواهند شد گوید می از شعبان که با ایشان جفا
خواهی کرد با ناکان و طاسطان و مازان نفرین و لعنت کن برایشان که ایشان و شعبان و دستان ایشان محراب کفر و نفاقند
چون شب شد با علی فاطمه و حسن و حسین را طلبید و فرمود که در خانه را بسند که کسی بغیر ایشان نباید پس حبیبه خود را
را بنمود بک خود طلبید و از در و در و از بابا و گفت چون با اهل بیت دیدند که حضرت رسول با فاطمه را از یکوید بر و
آمدند نزد بک در ایشانند و مردم در بیرون در بودند و زنان حضرت و شالیت میدیدند که حضرت امیر و امام حسن و امام حسین
نزد بک در ایشانند پس عایشه گفت که برای امر عظمی شما را بیرون کرده و با دختر خود خلوت کرده است و ایشان حضرت
امیر فرمود که نومبدانی که برای چه خلوت کرده است برای آنچه تو بدیدی و عمر و چند نفر دیگر نمیدانند که اید و در انام
ان گوشش میماند تا نطقه چون این خبر را شنید دانست که اهل بیت بر او از ایشان مطلع شدند جواب نگفت پس حضرت امیر
فرمود که در این احوال فاطمه مرا طلبید چون داخل شدم دیدم که حضرت و شالیت بر جناح سفلار خست خود را مقبضه توانستم
کرد با اختیار و اگر بنم حضرت فرمود با علی چرا اینکری این هنگام نصرت نیست وقت و صفت است و مفاد وقت نزد یکشاه حق
سرای عقیق از من بردن با اختیار کرده است ای برادر ترا بخدا میسپارم غم و اندوه من بفرمود فاطمه است که بعد از من بر او ستم
خواهند کرد و کرده منافقان است اجماع کرده اند بر ظلم شما و شما را بخداوند خود سپرده ام قبول کرده است و در پیش مرا با علی فاطمه
را و حسن و حمزه را و امیر کردم که آنها را بنویسید بدان چه گوید بخدا او را است که او را صدق کرده است پس باز بیکر
انگو هر صدف عصمت را در بر گرفت سرش را بوسید و گفت پدرت فدای تو باد یا فاطمه خدا بی عالی ترا صبر دهد پس چنگ

وہابیہ کے خلاف

بیون باور و بدکار باقیم با ایشان فقال خواهم کرد پس حضرت رسالت گفت خداوند انوار کواه باشد نگاه گفت باطلی چه خواهی کرد باقران
 حضرت امیر گفت یا رسول الله قرائت جمع خواهم کرد و بسوی ایشان خواهم برد اگر قبول نکنند خدا و تراب ایشان کواه خواهم کرد و ایند چنان
 رسالت فرمود که باطلی چون مرا غسل دهی در همان خانه که قبض روح من شده است مرا دفن کن و زنسه بجامه که بکی جامه بمنو باشد
 مرا کفن کن و غیر تو کسی در قبر من در نیابد چون از غسل فارغ شوی صبر کن تا جبرئیل ترا در حنظل هدایت با قاطره و حشر و حشرین
 نماز کنند و هفتاد و پنج تکبیر بر من بگویند پس مردان اهل بیت بر من فوج فوج بر من نماز کنند پس زنان ایشان پس با مردم
 در انوقت عایشه رسید و گفت یا رسول الله هرگاه ترا در حجر من دفن کنند و کجا ساکن شوم حضرت فرمود که در هر خانه که خواهی
 ساکن شو و ترا در حجر حق بیت دفن خانه خود قرار گیر و روشن اهل کفر و جاهلستان از خانه بیرون فرم و با مولی خود و اولی با من خود فقال
 مکن از روی شرم و شفاق و نفاق دانم که خواهی کرد چون این سخن بعد رسید حنظل را گفت که با عایشه بگو که در باب علی را بچهره حق
 مکن که دیوانه محبت و شدت در حال حیات نزد وفات خاطر جمع دار که خانه از دست کسی ترا از خانه بیرون نمیتواند کرد پس حضرت
 امیر المؤمنین فرمود که مادران شب نزد پسران حضرت نشسته بودیم و جامه نازکی بر روی انداخته بودند و شوخه عالم ندان
 بود اهل بیت رسالت مشغول کوبه و زاری بودند ناآگاه و ناآگاه میگفتند ناگاه آنحضرت بجزی آمد و گفت شنید
 شد و در حین و سپاس شد و در چند جا فسخی سعادتمند شدند و کردی بد بخت شدند و احباب حبابی نرفتند من سرور ایشانم و ایشان
 اهل بیت من و مفریان درگاه اله سعادتمند خواهند شد هر که متابعت و پیروی ایشان نماید بر من و دین پدران من برود
 بعمل آوردی و عدلهای خود را در حق اهل بیت من نارد و زیارت لب نشسته و در سباه بچشم رفتند تا آنکه ثقل اکبر را بغیران در میان
 و ضایع کردند و ثقل اصغر را که اهل بیت مستند از جای خود دور کردند و حساب ایشان بر خدایت هر کس رکرو کرد و خود را
 بعد از این در منافقین و جاهلانی خواهند بود و رهای ایشان بجا که باطل جامع خواهند کرد و مردم را بسوی حتم خواهند کشید
 و در زمان ایشان کتاب خدا مندرس گردد و در خانه اهل بیت رسالت میجو و مشرک خواهند بود و حکما بنا دانی خواهند کرد
 و شمر علی و آل علی در جهنمند و دوش علی و آل علی در بهشت پس آنحضرت سلفی شد و روح مقدس از ایشان بکنکرة هشت مرتب
 ستان و در باض خلد جاودان پرواز نمود و باز فیهان علی از انبیا و اولیا و شهدا ملحق گردید باضا کلینت پسند معجزات حضرت صادق
 روایت کرده است که جبرئیل امین از خداوند غائبان خبر یافت حضرت رسول را آورد و رفتی که آنحضرت از جمع دوری و انو
 پس حضرت فرمود که در میان مردم ندا کردند که جمع شوند مهاجر و انصار را حکم فرمود که اسلحه خود را بپوشند و مردم جمع شدند
 حضرت بر منبر برآمد و خبر فرمود خود را با ایشان گفت و فرمود که خدا را بیاد کسی آورم که بعد از من و آل باشد بر امت من که البته نگ
 کند بر جماعت مسلمانان و پیران ایشان بزرگ شمارد و برضعیفان ایشان رحم کند و عالم ایشان را تعظیم نماید ضرر ایشان را نشاء
 که باعث مذکات ایشان نگردد و غیر نکردند ایشان را که مورد کفر ایشان شود و در خود را بر روی ایشان نه بنده که اقبای ایشان
 برضعیفان مسلط شوند و ایشان را در سرحد های کفران بسیار حبس نماید که باعث قطع فعل امت من گردد و فرمود که تبلیغ رسالت
 کردم و خیر خواهی شما بجا آوردم پس همه کواه باشند حضرت صادق فرمود که این اخوتی بود که آنحضرت بر منبر خود گفت کلینی و ابن بابویه
 و شیخ طوسی و شیخ مفید و اکثر محدثین خاصه و عامه پسند های حبر از حضرت امام زین العابدین و حضرت امام محمد باقر و حضرت
 امام جعفر صادق و غیر ایشان روایت کرده اند که چون هنگام وفات رسول خدا شد بهقاری آنحضرت سنگین شد حضرت امیر
 عباس را طلب نمود و خانه پر بود از اصحاب آنحضرت از مهاجر و انصار و سر بهادک خود را در دامن امیر المؤمنین گذاشت و عباس را پیش
 روی حضرت ایستاده بود و بطرف روی خود مکن را از روی آنحضرت دور میکرد پس آنحضرت چشم کشود و فرمود که ابعباس ایتم
 پیغمبر نبول کن و صیبت مراد اهل من و در زمان من و دیگر میراث مرا داد کن دین مرا و عدلهای مرا بعل و روزت مرا بری گردان
 عباس گفت یا رسول الله من پر عیال دارم و نواز و جمع خاصف با د دست ترا و از برهاری بخشیده تری مال من را نمیکند بوجهی
 نو و بخشهای تو این را از من بگردان بسوی کسی که طافش از من پیشتر باشد حضرت سه مرتبه این سخن را بر او اعاده کرد و در هر مرتبه
 جواب چنین گفت پس حضرت فرمود که میراث خود را بکس هم که قبول کند از این چاه قبول کردند و سواران باشند چنان
 نو جواب گفت جواب نگویم پس آنحضرت امیر المؤمنین خطاب کرد و فرمود که باطل تو بیک میراث مرا که مخصوص من است و کسی را مانود

رسالة لا اله الا الله

د بکران روایت کرده اند پسند های خود منو از آن حضرت امیر المؤمنین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام سلیمان و امام زین العابدین
که در مرض آن حضرت امیر المؤمنین برای حاجت ضروری بیرون رفته بود حضرت فرمود که بخوانید برای من یا مراد و من را در این
مراسم عایشه نزد ابوبکر فرستاد و حفصه نیز در فرستاد ایشان را طلبیدند چون ایشان حاضر شدند و نظر ایشان افتاد سر و روی
نجامه بوشانید بر او بود بکر و از ایشان کرد آمد چون ایشان برگشتند باز جامه زار و در کرد و فرمود که بطلبید از برای من خلیل
حبیب من و برادر مرا باز و بطلبیدند چون حاضر شدند حضرت باز از ایشان کرد آمدند باز از ایشان
بوشانید گفتند که ما را میخواهد علی را بفرستد حضرت فاطمه حضرت امیر المؤمنین را حاضر کرد چون حضرت امیر حاضر شد حضرت
او را بر سینه خود چسباند و دهان مبارک را بر گوش او گذاشت و جامه خود را بر روی او کشید و عقیقه ایشان بر روی یکدگر کشید
و زمان بسیار با آن حضرت را زکعت و مردم در پیش خانه آنحضرت جمع شده بودند و ابوبکر و عمر نیز در بیرون در ایستاده بودند چون حضرت
بیرون آمدند و ملعون و سبای بر سبندند که این چه زار و زار بود که پیغمبر را بگویند حضرت فرمود که هزار باب از علم تعلیم من نمود
که از هزار باب هزار باب منسوخ میشود و بر او بود بکر حضرت خضر در دهان حضرت رسول حضرت امیر را گرفت و پرسید که آیا پیغمبر را
بنورازی گفت گفت بل هزار نوع از علم من امونست که از هر نوع هزار نوع دیگر منسوخ میگردد حضرت خضر پرسید که با همه نادانی
ضبط نمودی فهم و بدی فهمی که چنان کلمه که در دهان من فرو برد که خداوند عالمیان پیغمبر باشد که وجعلنا الليل والنهار اشیاء
ایه الليل وجعلنا ایه النهار منصرفه خضر گفت که در دست یار گرفته تا علی در روایت غایب چنین است که چون حضرت امیر حاضر شد
حضرت رسول او را در میان لحاف خود برد و در برگرفت او را و از او باز میگفت تا آنکه چون روح مقتدرش از بدن مطهرش مفارقت
کرد و بطلش بر روی بدن امیر المؤمنین بود این باب پیغمبر از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که چون هنگام وفات حضرت
رسول شد مرا طلبید گفت باطلی و حق و خلیفه من بر اهل و اتق من و حیات من و بعد از موت من دوست نمود و دوست
دوست خداست و دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خداست با علی هر که منکر امامت است بعد از من چنانست که انکار رسالت است
باشد و حیات من زیرا که نواز من و من از توام پس مرا ترسان طلبید هزار باب از علم بر روی من کشود که از هزار باب منسوخ
گردد و بر او بود بکر فرمود که هزار باب از حلال و حرام از آنچه بوده و از آنچه خواهد بود تا روز قیامت تعلیم من نمود که از هزار باب
باب دیگر بر من منسوخ گردید تا آنکه دانستم مرگهای مردم را و بلاهای ایشان را و حکمهای حق که در میان مردم باید کرد صفادینده
مبعز از امام جعفر صادق روایت کرده که و روی حضرت رسول در مرض خود نماز صبح را در سجده نمود و پیراهن سیاهی پوشید
بود پس خطبه خواند برای مردم و در آن خطبه مردم را امر کرد و فرمود و مواعظ فرمود و آخر را بپایان ایشان آورد پس برای تنبیه
مردم فرمود که ای فاطمه علی کن و طاعت خدا بجا آور که بدین عمل من فایده تو میشود و منم بخشد چون مردم خطبه حضرت را شنیدند
و بدیدند آن حضرت مغمور گردیدند و زنان آنحضرت شاد شدند که آنحضرت شفا یافت و است که بگوهای خود را شانه کردند
و سر به در دید های خود کشیدند پس در همان روز حضرت از دنیا مفارقت نمود و او را بر سینه که پیر و چه رفت بود آنکه حضرت
رسول هزار باب علم تعلیم حضرت امیر المؤمنین نمود حضرت فرمود که آن پیش از این روز بود و شمع مصدق شده حضرت از حضرت
عباس روایت کرده است که علی بن ابیطالب و عباس و فضل بن عباس بر حضرت رسول داخل شدند و در مرضی که در آن مرض از دنیا
مفارقت نمود و گفتند یا رسول الله مردان و زنان انصار در مسجد حاضر شده اند و همه بر تو میگویند حضرت فرمود که چرا میگویند
گفتند که میگویند که خود را نهضت از ایشان مفارقت نمائی حضرت فرمود که دشمن را بگریه بیرون مد و جادوی بر خود
پیشیده بود و عصابه بر سر سینه بود پس بر نیز نشاند و حدیثی از حق تعالی را کرد و فرمود تا بعد از آن الناس چه انکار میکنند
مردن پیغمبر خود را من مگر خبر مرگ خود را بشنیدم و خبر مرگ شما را بشنیدم که گفتیم که پیش از من هم هسته پیغمبر و دنیا میماند من هم
در میان شما میماندم بدانید که من پیغمبر نبوی و در کار خود و در میان شما چیزی بگذاختم که اگر بآن تمسک کنید هرگز
گمراه نشوید آن کتاب خداست که در میان شماست هر صبح و شام تلاوت میکنید پس رعیت نمائید و در دنیا خد میگردید بکر
و دشمنی میکنند با هم و برادران باشند چنانچه خدا امر فرموده است و از بعضی که اهل بیت و حضرت خود را در میان شما میگذارد
و شما را وصیت میکنم با ایشان پس وصیت میکنم شما را با انصار زیرا که دانستید حقهای ایشان را و بعضی از ایشان را از خداوند



در سینه و موهن و نوسعه دادند برای شهادت و نمازهای خود و نصف پوهای خود را بشاخشیدند و لشباز کردند شهادت بر خود هر چند
که خود محتاج بودند پس کسی که دالی امری شود و میان مسلمانان بآید که سبکوارانضار و انبواز و از بد کردار ایشان هفتونما
آخر مجلس بود که حضرت بر منبر نشاندند و گفتند که اینها از حضرت امام محمد باقر و ابوبکر و علی و
که چون حکام و فاضل حضرت رسول شد جبرئیل بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله یا پیغمبری که بدینا برگردی حضرت فرمود
که میخواهم آنچه بر من بود از تبلیغ و شالطی بجا آورده ام باز جبرئیل گفت یا پیغمبری که بدینا برگردی فرمود که نه بلکه و بیوای
را پیغمبرم یعنی موافقت انبیاء و اصحاب و دوستان خدا پس حضرت مردم را موعظه کرد و گفت ایها الناس پیغمبر بعد از من نیست و
ستیز بعد از من نیست پس هر که بعد از من دعوی پیغمبری کند یا بدوی و درین من کند دعوی او بیعتنا و در انشاست هر که
چنین دعوی کند او را بکشید و هر که پیروی کند و دانش است ایها الناس احبنا کتب فضا ص را و زنده بدارید و هر که بکشد او را
و مسلمان باشد و انقیاد کند پیشوایان دین را تا از عذاب نجات یابد و اخیرت سلام کرد بدینا پس این را به و خواند که کتب الله لا یظلم فیها
در سلسله ان الله قوی عزیز ایضا پس حضرت از ابوسعد خدیجی و ابی و ابی کرد که این خطبه که رسول خدا برای ما خواند خطبه بود که درین
آخر خود خواند و از خانه بیرون آمد تکیه کرده بر حضرت امیر المؤمنین و بر پیغمبر و از کرده خود پس بر منبر نشست و گفت ایها الناس
بد رسیده که در میان شما میگذردم و چون بزرگ و شاکت شد پس مردی برخاست و گفت یا رسول الله ایندی و چند که گفت که ایندی
پس حضرت در غضبش از آنکس مبارکش سرخ شد و فرمود که من نکفم از آنکه بخواستم نفسان بکنم و لیکن از ضعف و بیاد
نفس من شد پس فرمود که بگو از آنها فراتر که در میان من است و چنانکه از انسان بزرگتر و بیکطرفش بدست خداست و بیکطرفش بدست شما
و دیگری اهل بیت منند فرمود بخدا سوگند که این پیغمبر را بشما میگویم و میدانم که مردانی چند هستند که هنوز در پیشهای اهل بیتند
و بدینا بنام خدا میآید از ایشان زیاده از اکثر شما دارم پس فرمود بخدا سوگند که در دست منند و در اهل بیت مرا نبوده مگر آنکه حق تعالی
عطا میکند با و نور عی و در روز قیامت ما آنکه در عرض کوفت بر من وارد شود و دشمن من پیدا و ایشانرا نبوده مگر آنکه خاتم و پیغمبر
از او مجبور نیست که داند و در روز قیامت او بر گفت که من ایندیست از جمله حضرت امام محمد باقر و عرض کردم حضرت تصدیق ان فرمود
شیخ طوسی پس بدین خبر و ابی کرده است که سلمان فارسی در خطبه عنه گفت بخدا سوگند که رسول رفتم و در عرض بجا آمد
فارس و ملت نمود و در خطبه او نشستم و از احوال آنحضرت پرسیدم چون برخاستم که بیرون آمدم فرمود پیشین ای مسلمانان که گواه گویید
امری که ان جبرئیل امیران چون نشستم ناگاه دیدم که مردی چند از اهل بیت آنحضرت و مردی چند از اصحاب آنحضرت بجان من در
و حضرت تلمیذ تلمیذ داخل شد چون نصف آنحضرت را مشاهده کرد که بر در کلویش کرده شد و ابی و بدش بر روی مبارکش فرود ریخت چون حضرت
حال او را مشاهده نمود فرمود که ای خیر چرا گریه میکنی خدا دیده ترا در شر کرده و هرگز دیده ترا نگرداند حضرت فاطمه فرمود که
چون بگریم و حال آنکه ترا باین حال مشاهده میکنم حضرت رسول فرمود که ای فاطمه تو کل کن بر خدا و صبر کن چنانکه
صبر کردند پدران تو که پیغمبر بودند و مادران تو که زنیای پیغمبران بودند یا پیغمبری که بشارت دهم ترا ای فاطمه گفت بلی ای علی
زیر که او فرمود مگر منمندی که خفتم از جمع خاوی پدر ترا اخبار کرد و او را بمریبه پیغمبری رسانید بر کافه خلق مبعوث گردانید پس
بعد از ان علی را اخبار کرد و امر کرد مرا که ترا با و ترویج نمایم و او را با من پرورد کار و زبرد و صی خود گردانیدم ای فاطمه حق علی را
از حق هر که عظیم تر است بر ایشان و اسلام او از همه تدبیرات و علم او از همه فراوان تر است و دین او از همه قدرت
و منزلت قدر او از همه گران تر است پس حضرت فاطمه شاد شد حضرت فرمود که ای فاطمه گفت بلی ای علی بدین حضرت فرمود
که پیغمبری زیاده بگویم در فضیلت شوهر و پیشتر تو گفت بلی ای پیغمبر خدا حضرت فرمود بدینست که علی اقل کسی است که با او از
خدا و رسول از این امت و بعد از ان پیش از همه کسی خد پیغمبر ماد و توانمان و در و از آنکه کسی که با وی من کرد و پیغمبر من علی بود
ای فاطمه بدینست که علی بزرگتر است و برگزیده است و پدر و فرزندان من است بدینست که حق تعالی علی را چند خصلتهای بزرگ عطا
کرده است که احدی را پیش از او نداده است و احدی را بعد از او نخواهد داد پس صبر کن بدانکه پدر تو در این زودی خفتم طبعی شکرت
پس فاطمه گفت ای پدر مرا قول شاد فرمودی آخر همکین نمودی حضرت فرمود و بدین خبر چنین است که مودد بنا شد و این را بدین
است و ضایع دنیا بگذرد و در شایع طاعت است یا پیغمبر ای که زیاده کنیم برای تو بدین خبر گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که حق تعالی

وَبَارِكْ وَسَلِّمْ عَلَى رَسُولِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ آلِهِ

شعبه زوجه حضرت موسی بود بر او خرچ کرد و گفت من خیر او را درم بخلاف قوس از نیو به شع با او منافقه کرده لشکرا و راکت و او را پس
بعد از اسیر کردن و راکت داشت بدرسنگه و خرابو بکر بر علی خرچ خواهد کرد با چندین هزار دینار از امت من و علی اکثر را
لشکرا و نخواهد کشت و او را اسیر خواهد کرد بعد از اسیر کردن با او احسان خواهد کرد یک بنوی صفاد شیخ طوسی و ابن بابویه
و قطب و ندی و دیگران بسند های بسیار از حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق روایت کرده اند که
حضرت رسول امیر المؤمنین و طالبید و فرمود که با علی چون من میرم شش شتاب بکشت از جامه غریب من مرا بنگو غسل ده بان آب ترا
کفن و جنوط کن چون غسل و جنوط من فارغ شوی کمر پان کفن مرا بپوش و مرا بنشان هر چه خواهی از من سوال کن که هر چه بپرسی
ترا جواب بگویم پس حضرت چنین کرد و فرمود که در این موضع بنشین و از باب از علم مرا بپرس نمود که از هر باب هزار باب مغنوح میشود
در روایت دیگر امیر المؤمنین فرمود که چون از حضرت سوال کردم مرا خبر داد با آنچه واقع خواهد شد تا روز قیامت پس هیچ کس
از مردم نپسند مگر آنکه میدانم که محرابشان و کمره ایشان کتب بروایت دیگر آنچه حضرت ملا فرمود در انوار امیر المؤمنین
همه را نوشت شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول امیر المؤمنین و اکف با علی چون من میرم
مرا غسل ده که احدی عورت مرا نبیند بجز از تو مگر آنکه دید های او را بگوید پس حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله تو مردی کزانی هستی
و مرا چاره نیست مگر کنی که مرا باری کند بر غسل تو حضرت فرمود که جبرئیل با ثواب و ترا باری خواهد کرد بر غسل من و امر کن فضیلت
عباس را که آب بدست خود دهد و بگوید که عصابه بر دهن خود به بندد که اگر نظرت بر عورت من افتد کور میشود این بابویه
بسند معتبر از امام جعفر صادق روایت کرده است که دو مرد از قریش خدمت امام زین العابدین آمدند حضرت فرمود که چه خواهید
شما را خبر دهم از وفات رسول خدا گفتند بلی حضرت فرمود که پدرم مرا خبر داد که سه روز پیش از وفات رسول خدا جبرئیل بر آنحضرت نازل
شد و گفت ای محمد بدرسنگه خداوند عالمان مرا فرستاده است بسوی تو برای گریه اش و تو تفضل تو و سوال میکنند از تو
از خاتمی که خود خبر میداند از او بنگو به چگونه می تابی حال خود را ای محمد حضرت فرمود که ای جبرئیل خود را بگو و در شدت
بایم چون روزیستم شد جبرئیل نازل شد با ملک موت و با ایشان ملکی بود که او را اسیر می کردند و او را موکلت بر هفتاد هزار
ملک پس جبرئیل پیش از ایشان آمد و از جانب حضرت همان پیغام شایو را آورد حضرت همان جواب فرمود پس ملک موت و حضرت طلبید
که داخل شود در خانه آنحضرت پس جبرئیل گفت ای محمد این ملک موت و حضرت طلبید که بخانه نود و آمد و حضرت طلبید که
بر داخل شدن بخانه احدی پیش از تو و حضرت نخواهد طلبید از احدی بعد از تو حضرت فرمود که حضرت او را ناداخل شود پس
جبرئیل او را و حضرت داد چون ملک موت داخل شدند بر ایشان آمد و بپدم ادب و خدمت ایشان حضرت ایشان را و گفت ای محمد بدرسنگه
خداوند عالم مرا فرستاده است بسوی تو مرا امر کرده است که اطاعت کنم ترا در هر چه مرا بانی اگر نهائی که جان ترا بقص کنم و اگر نهائی که بر
کرم بر میگردم پس حضرت رسول فرمود که اگر امر کنم ترا که برگردی و مرا بگذاری خواهی کرد ای ملک موت گفت بلی چنین مامور شده ام که
اطاعت کنم ترا در هر چه میفرمائی پس جبرئیل گفت ای محمد بدرسنگه حضرت مشایق لغای تو کرده اند است پس حضرت رسول فرمود که
ای ملک موت مشغول شو آنچه ماموران کرده اند پس جبرئیل گفت که این امر آمدن من است بر زمین تو بودی خلع من از دینا بانو کار داشتم
و دیگر مرا بدینا حاجت نیست چون روح مقدس آنحضرت از بدن مطهر من مفارقت نمود شخص مدد ایشان را نغریه فرمود که صدای او را
میشنیدند و شخص را نمیدیدند پس گفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته کل نفس اماره الموت و انما نفوسنا جود کریم القه
من خرج من النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما الخلق الدنيا الا مشاع الغرور یعنی هر نفسی چند مرتکب و نیست بخرا که تمام داده
میشود بزرگ های خود را در روز قیامت پس هر که در کرده اند شود از آن جنم داخل گردانند و در دشت پس شکار کردند و آنکه
نیت زندگانی دنیا فرط طمع فریب و دهن احمق فرمایند است از هر صیغه و خدا خلفت از هر که هلاک شود و ثواب و عذاب را
نماید آنچه را فوت شود پس خدا اعطاء کند و از او امید بدارد بدرسنگه مصیبت نامه کیست که از ثواب خدا محروم گردد و السلام
علیکم ورحمة الله وبرکاته پس امیر المؤمنین فرمود که این خبر را ما آمد بود ایضا این بابویه از ابن عباس روایت کرده
است که چون حضرت و مسائل بنه بپرسید باری خواهد که از حضرت برگردا و جمع کرد بدینها را بنیاسر و خواسته فرمود
بدر و ما درم ندای نو باد یا رسول الله چون بجوار حضرت رود و درگاه خود و اصل کرد پس که از ما ترا فصل خواهد داد حضرت فرمود

در بیان مباحث سید محمد باقر علیه السلام

که غسل دهند من علی بن ابیطالب است زیرا که هر عضوی از اعضای مرا که قصد میکند بشوید ملتکه او را بر شستن آن عضو احانت میکنند
گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله کی از ما بر تو نماز خواهد کرد و حضرت فرمود که شاکت شو خدا ترا در حدیثش پس رو با ما بزرگوار
آورد و گفت ای پسر ابوطالب چون بنویس که وضع از بیکدیگر مغایرت کرد مرا غسل ده و بنویس و غسل ده و گفتن کن مراد این دو جامه که پوشیده
باشد و جامه سفید مصری باد بر روی کفن مراد بسیار کران کردن و مراد بر روی بدن تابکار غیر بکتاب و بدین قول کسیکه بمن نماز خواهد
کرد خداوند جتا خواهد بود که بر شستن عظم و جلال خود بر من سلوه خواهد فرستاد بعد از آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با لشکر
و فرجهای ملائکه که نمیدانند عدد ایشان را بغیر خداوند عالمیان بمن نماز خواهند کرد پس آنجا که احاطه بر شستن نمی کرد و اند پس بعد
از ایشان ساکنان طایفه ای بعد از اسحاق دیگر بمن نماز خواهند کرد پس جمیع اهل بیت من و زنان من در مرتبه قرب منزلت ایشان
ایمان کنند یا کوفی و سلام کنند بر من سلام کردنی و از آنرو شانه مرا بصدای تو حه کنند و ناله کنند پس کفشی بلال مردم را بر
من طلبت که در مسجد جمع شوند چون جمع شدند حضرت بیرون آمد همه بمبارک را بر سر بسته بود و بیکان خود تکیه فرموده بودند و نا
انکه بر من بر بالارفت حمد و ثنای الهی را کرد و فرمود که ای گروه اصحاب چگونه پیغمبری بودم برای شما ای خداوند بنص خود جتایان کردی
در میان شما ایادندان پیش مرا نشکستند یا حبیب من مرا خاک آلوده نکرد بدایا خون بروی من جاری نکرد بدایا انکه پیش من نیکو
شد یا سحر شد یا توغیبا نشدم نا از نادان قوم خود یا سنگ از گرسنگی شکم نبستم برای ایشان بر امت خود خطابه گفتند یا رسول الله بختی
که صبر کننده بودی از برای خدا و نیکو کننده بودی از بدیها پیش خدایترا خدا از ما بهترین جزاها حضرت فرمود خدا شما را بهتر جزا
دهد پس فرمود که خضعه ای حکم کرده است و شوکت بداده است که نگذرد از ظلم ستمکاری پس بگوید میدم شما را آنچه که هر که او را
نزد محمد مظهر بوده باشد البته بر خیزد و از او فضا صربشاند که فضا صربش از من محبوب تر است و فضا صربش از من محبوب تر است و فضا صربش از من محبوب تر است
و اینها بر مردمی برخواست که او را سواد این پیش می گفتند گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله در هنگامیکه از جانب طایفه
امدی من با استقبال تو آمدم تو بر ناله غضبای خود سواد بودی و عضای شوی خود را در دست داشتی چون بلند کردی از آنکه
بر داخل خود برفی شکم من آمدند انستم که بعد از گریه با خطا حضرت فرمود که مغایرتی که بعد کرده باشم پیش کفشی بلال بروی خانه
فاطمه همان عصا را بیا و چون بلال از مسجد بیرون آمد و باز از راهی مدینه نداشت که ای گروه مردم که است که فضا صربش از من
نفس خود را پیش از روز قیامت بیک محمد خود را در معرض فضا صرب را آورده است پیش از روز قیامت چون بدر خانه فاطمه بر سید و در
گوشه و گفت ای فاطمه بر خیز که پدرت عصای خود را بطلبند فاطمه گفت امروز روز کار فرمودن عصا است برای چه از آنجا
بلال گفت ای فاطمه مگر نمیدانی که پدرت بر من بر آمده است فلان بن و دینار او دل می کند چون فاطمه عرض داد و ایشان فریاد برآورد
و گفت زهی غم و اندوه و حضرت دلفکار من برای اندوه نوای پدر و زکوار و عا از نو فضا صربان و بچارگان و غریبان و در مندا
یکه بنه از حبیب خدا و محبوب طوب فضا صرب بلال عصا را گرفت و بخدمت حضرت شانه جو فضا صرب از حضرت داد حضرت فرمود
که بکاه رفتانم پدر و گفت من حاضریم بان رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد حضرت فرمود که بیا و از من فضا صرب را و از من فضا صرب را
مرد گفت شکم خود را بکشا یا رسول الله چون حضرت شکم محرم خود را کشود گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله دشو
میدی که دهان خود را بر شکم تو گذارم چون حضرت یافت شکم مکرمان حضرت را بوسید و گفت بنه ای منم بموضع فضا صرب
رسو خدا از انش حتم در روز قیامت فرمود که اسواده ابا فضا صرب میکنی یا عفوینمائی گفت بلکه عفوینمائی یا رسول الله حضرت
گفت خداوند انوشه و کون از سواد این پیش چنانکه او فرمود از پیغمبر پیش حضرت از من بر بر آمد و داخل خانه ام سلمه شد و بگفت
پرو و کاد انوشه است و اقامت محمد و از انش حتم و برایشان حساب روز جزا را نشان کردان پس ام سلمه گفت یا رسول الله چرا ترا
نمکن می یافرو و زنت مبارک را متغیر میکنم حضرت فرمود که جبرئیل را این شاهد خبر مرا بر تو رسانید پس سلام بر تو باد و در
دینا که بعد از این روز هر کس صدای محمد را بخواند شهادت سلمه چون بر خبر حضرت از آن سرور شنید خروش برآورد و
گفت و از خانه بر فو اندامی مراد داد با محمد که ندانم و حضرت ندا داد و نمیکند پس حضرت فرمود که ای ام سلمه حبیب من و نود
من فاطمه را طلبی اینرا گفت و مدعو شد چون فاطمه زهر را بخاد و آمد پدر خود سید انبیا را با محال مشاهده نمود و خروش برآورد
و گفت جانم فدای جان تو یا دور ویم فدای روی تو یا دای پدر و زکوار و زلیحان و منم هم سفر لغت داری و لشکرای مرا از

در بیان قاضی کبیر علیه السلام

۱

هر سو تا فرود گرفته اند با کلاه بافرزند شدند خود را سخن بگوئی و انشالله او را بزال بیان خود مشکین بنیدم چون حضرت سکا افتاد
فرزند و لبند خود را شنید بدیده میاد که خود را کشود و گفتا بدختر کرا و داین زودی از تو مفادقت میکنم و ترا و اهر منبامم پس سلام
بر تو باد فاطمه چون این خبر و حشمت گزافه شد بشیر شنیداه حضرت از دل پرورد بر آورد و گفت ای پدر بزرگوار در روز قیامت کجا
تو ملاقات کنم حضرت فرمود و اینجا که خلافت را حساب میکنند فاطمه گفت اگر اینجا ترانه بنیم کجا را بجویم فرمود که در مقام محمود که
خدا ملو و عه داده است که و اینجا کناه کاران امت خود را شفاعت خواهم کرد فاطمه گفت اگر اینجا ترانه بنیم چکنم فرمود که مرا نزد حضرت
طلب کن و هنگامیکه امت من از حضرت گذرند من ایستاده باشم و خبر بیل در جانب راست من و میکائیل در جانب چپ من و سایر ملائکه
حضرت عالی و در پیش رو و پس من ایستاده باشند همه بدو نگاه فاضل الحاجات مفتوح نمایند و دعا کنند که پروردگار است محمد و آیه
سلامت بگذران و حساب را بر ایشان شان کردن پس فاطمه پرسید که مادرم من خدیجه کبری ص کجاست حضرت فرمود در حضرت
که چهار دران حضرت ربهت کشود میشود پس آنحضرت مد هوش شد و مشو به عالم قدس کرد بد چون بلال ندای نماز داد و گفت اقلو
رحمك الله حضرت بپوشش آمد بخواست و بمجده درآمد و نماز را سبک داد اگر چون فاضل شد علی بن ابیطالب و اسامه ابن زید را
طلبید و فرمود که مرا بجای فاطمه برید چون بجای فاطمه درآمد سر خود داد و دامن آن جناب زن عالمیان گذاشت و تکیه فرمود
چون جناب امام حسن و امام حسین بیک نور کوار خود را با خاله میکشید نمودند بپنا بگردیدند و اشک حشر از دیده باریدند و
خوش بر آوردند و میکشید که جاهای نافه ای جان تو باد و روهای نافه ای وی تو باد حضرت پرسیدند که ایشان کشیدند امیر
گفت یا رسول الله فرزندان کرامی بودند حسن حسین پس حضرت ایشان را نزد باب خود طلبید و دست در کردن ایشان در آورد و اندک
کوشه خود را اینست منوچسبانه چون امام حسن پیشین بیکر بن حضرت فرمود که یا حسن کرب به را که کرب کرب تو بر من شود و است
از در دل فکارت پس و اضال ملک موت نازل شد و گفت ای علی بن ابی طالب یا رسول الله حضرت فرمود که و علی بن ابی طالب ملک موت
مراد بوی تو خالقی است ملک موت گفت که حاجت تو چیست ای پیغمبر خدا فرمود که حاجت من آنست که روح مرا قبض کنی ای جبرئیل نزد
اید و بر من سلام کند و من بر او سلام کنم و او را و اهر منم پس ملک موت بیرون آمد و میکشید با عتده پس جبرئیل در هوا ای ملک موت
رسید و پرسید که قبض روح محمد کردی ای ملک موت گفت نه ای جبرئیل آن حضرت از من سوال کرد که او را قبض روح نمایم تا از عالم
خارج و یا فرود لع کند جبرئیل گفت ای ملک موت مکرر بنیوی که درهای آسمان را کشود اند برای روح محمد مکرر بنیوی خود بان جنت
که زینت کرده اند خود را برای روح محمد پس جبرئیل نازل شد و تبرع حضرت رسول مد و گفت ای علی بن ابی طالب یا رسول الله حضرت فرمود که
و علی بن ابی طالب یا جبرئیل یا در چنین حال مرا تنها میکزای جبرئیل گفت با محمد ترا می یابم و همه کس را مله در پیش است و هر کسی
چشیده مرگست حضرت فرمود نزد ملک موت بنیوی ای جبرئیل نزد ملک موت رفت و ملک موت نازل شد و جبرئیل با و گفت که ای ملک
موت بجا طود او صحت حق نعم زاد و قبض روح محمد پس جبرئیل در جانب راست آنحضرت ایستاد و میکائیل در جانب چپ و ملک موت در
پیش رو مشغول قبض روح اطهر آنحضرت کرد بکمال جفا سگفت که آن حضرت در آن روز مکرر میکشید که بطلبند از برای من جنت لعل
و هرگز امطلب نیست روی میاد که خود را از او میگردانید پس حضرت فاطمه گفتند که کجا میبریم که او علی را بطلبند جناب فاطمه رفت
امیرالمؤمنین را حاضر گردانید چون نظر مبارک ستداند بپارو روی مبارک ستداند و شبها افتاد شاد و خندان گردید و مکرر میکشید
با علی نزد ملک من بیانا آنکه دشوار گرفت و نزد ملک بالین خود نشاند و باز مد هوش شد پس در آنحال حسن مجتبی حسین بن علی
از در آمدند چون نظر ایشان بر جمال بهشال آن بر کوفه ذوالجلال افتاد و آنحضرت را با خال مشاهده کردند فریاد و اجتهاد و
و اجتهاد بر آوردند و فغان گفان خود را بر سینه آنحضرت افکندند حضرت امیر خواست که ایشان را دور کند و آنحال حضرت را
هوش باز آمد گفت یا علی بگذا که من و کل یوسنان خود را ببوم و ایشان کل رخسار را ببینند و من ایشان را و اهر منم و اهر منم
کنند بدو رسیده ایشان بعد از من مظلوم خواهند شد و بیخ ظلم و بر سر من کشته خواهند شد پس سه مرتبه فرمود که لعنت خدا
بر کسی یابد که بر ایشان منم کند پس دست کسوا امیرالمؤمنین فرار کرد و آن حضرت را کشیدند تا آنکه بر بحاف خود پرورد هان
را برد هان و بر وایت دیگر بر گوش و گذاشت و بار را زینت گفت و اسرار الهی و علوم حضرتشاهی بر گوش هوش او میخیزانند
تا آنکه مرغ روح مقدس نبوی ایشان هوش و حش پرواز کرد پس امیرمؤمنان از بر بحاف استید بخیرین بیرون آمد و گفت حق منم مرده است

در بیان مختصات نبی اکرم الله

۳۰

گفت که با آنچه ما و رسیده از جانب خدا اندام ناجر شیل گفت ملک موت بجای مکن با من نزد پروردگار خود روم و برگردم ملک موت گفت که کجا
مقدس و بجائی رسیده است که دیگر ناخورد و او روانست پس جبرئیل گفت که این را آمدن من بود بر زمین و دیگر مرایی منی حاجت
نست و ایضا از یغلبه روایت کرده است که ابو بکر بخداست حضرت رسول: آمد در وقتیکه مرض آنحضرت سنگین شده بود و گفت با
رسول الله اجل تو کو خواهد بود حضرت فرمود که حاضر شدات اجل من ابو بکر گفت باز گفت و بگفتا ش فرمود بگوئید که الله جل جلاله
الماوی و رفی اعلی و غلبش کو را و او بر عیال شراب و بختیتم ابو بکر گفت ترا که ضلعت خواهد داد فرمود هر که ز اهل بیت من نزدیک
تر باشد پرسید و در چیز ترا گفت فرمود در همین جامه که پوشیده ام باد و جامه های پیچید و جامه های سفید مصری برسند
چگونه بر تو نماز کنند در این وقت خورش از مردم برخاست در و دیوار بلرزه در آمد حضرت فرمود که خبر کنید خدا غفوکند از شما
چون مرا غسل دهند و کفن کنند مرا بر شقی بگذارند بر کنار قبر من و شاعی بیرون روید مرا نه با بگذارید و اول کسی که بر من نماز کند
خداوند عالم باشد پیش رخصت میفرماید ملائکه را که بر من نماز کنند و اول کسی که نازل میشود جبرئیل است پس از او جبرئیل است
پس ملک موت پس لشکرهای ملک که همگی فرزدی آیند و بر من نماز میکنند پس شام فوج فوج با این خانه در آید و بر من صلوات فرستند
و سلام کنند مرا از آن میکنند بکره و فریاد و ناله و بایدا و اول کسی که از آدمیان بر من نماز کنند نزدیکان اهل بیت من باشند بعد
از آن زنان و کودکان اهل بیت من و بعد از ایشان مردم دیگر ابو بکر گفت که داخل قبر نخواهد شد فرمود هر که از اهل بیت من
نزد بگذاشت با ملک چند که شما ایشان را خواهند دید پیش فرمود بر بخیزید و هر چه گفتید بگویند بگویند بر شما باشد ایضا از حضرت امیر
روایت کرده است که در بیماری آنحضرت رسول: جبرئیل هر روز و هر شب بر آنحضرت نازل میشد میگفت السلام علیک یا رسول الله
پروردگار تو را سلام میرساند و میفرماید که چگونه می نای خود را و او حال ترا از تو خبر میداند و لکن میفرماید که مراست و شرافتی
زیاده که تو اند چنانچه ترا بر جمیع خلق فضیلت داده است و خواست که عبادت بنمایان مستحق کرده در اینست و اگر آنحضرت را و جبرئیل
در جواب میفرمود که در دادم و جبرئیل در جواب میگفت که ای محمد هیچ کس گرای بر نیست نزد خدا از تو و برای آن ترا در داده است که
دوست میدارد که صدای دعای ترا بشنود و بخواد که در جات ترا در آخرت بلندتر گرداند و اگر آنحضرت میفرمود که من در راجع
و غایتهم جبرئیل میگفت که خدا را حمد کن بر عاقبت که حقیقتا احدی خادمان را می پسندند و نعمت خود را بر ایشان فرو ن میگردانند
پس حضرت امیر المؤمنین فرمود هرگاه که جبرئیل نازل میشد الا آمدن او بر ما ظاهری میشد همه از آن خانه بیرون میفرستند بجز
از من پس در مرتبه آخر جبرئیل با آنحضرت گفت یا محمد پروردگار تو سلام میرساند ترا و از حال تو سوال می نماید با آنکه او طبعی میپنداند
حضرت فرمود که خود را بر جناح سفر اخوت می بینم و انا و فرزند را و خود مشاهده بنمایم جبرئیل گفت یا محمد بشاوت باد ترا که حقیقت
بسیب خالست که در ثواب و جات ترا بلند گرداند از آنچه است با آنکه درجه هیچ کس بر درجه تو نمیرسد پس حضرت فرمود یا جبرئیل ملک
و خضی طیبید و بیخانه من داخل شد و من از او و ملک طلبیدم تا تو نیز در من اتی جبرئیل گفت یا محمد پروردگار عالمیان فتوی بوشنا
است و ملک موت بجای تو از پی کسی رخصت طلبید است و نخواهد طلبید حضرت فرمود که ای جبرئیل حرکت مکن با ملک موت برگرد
پس حضرت زنان و فرزندان خود را طلب نمود که با ایشان وداع کند حضرت قاطعه را فرمود نزدیک من بنمایا ای خبرش آنحضرت را در بر
و بوسید و از روی رکوش و گفت چو غنای طایفه سر برداشت با از بدنه های مبارکش ز بخت پس حضرت بار دیگر او را نزدیک خود
خود طلبید و در بر کشید و از روی رکوش و گفت چو سر برداشت خندان گردید پس زنان آنحضرت از آن حال بختی کردند چون از آن مختار و سوا
کردند فرمود که اول مرتبه خبر وفات خود را بمن گفت و باین سبب گویان شدم و در مرتبه دوم فرمود که ای خبر من خبر مکن که من از
پروردگار خود سوال کرده ام اول کسی که از اهل بیت من بشوی من ایند و نباشی و دعای را مستجاب گردانیده و بعد از من در دنیا بیا
خواهی ماند و باین سبب شد و خندان گردیدم پس حضرت امام حسن و امام حسین و اطلبید و ایشان را بوسید و آب زد و پند های بسیار
در بخت و شیع طوئی چند معبر روایت کرده است چون حکم رسول: از دنیا میفرمود پرده در پیش آنحضرت و میخندند و حضرت امیر
در پیش پرده نشسته بود و از غایت اندوه و شای خود را بر روی خود گذاشته بود چون باد میوزید پرده بر روی مبارک ایشان
حضرت بخورد و حجاب برد و خانه آنحضرت در میخند پرده بودند و صداهای ناله و زاری بلند کرده بودند و اشک چشم
از دیده میریزیدند و حال فدایت بر سر خود میخندند تا که صدای از اندرون خانه حضرت بلند شد که گویند و اندیدند و

در بیان فضایل ائمه اطهار علیهم السلام

و داشتند که گفت پیغمبر ظاهر و مطهر بود و در دفن کند و غسل دهد چون امیرالمؤمنین این صدا را شنید خائف که صدای شیطانی
از ایشان مردم ترسید و سر از تنوی ندیده برداشت و فرمود که در شواهد ثمن خدا انحضرت مرا مرگوده است که او را غسل دهم و کفن
کنم و دفن کنم و این سنتی است برای همه کس جاریست تا روز قیامت پس منادی بگفتند که گوید بغیر از صدای اول که بعلی این ایضا بپوشان
حوریت پیغمبر خود را و در وقت غسل پراهن را از بدن او بیرون مکن شیخ مفید و سید رضی الدین رضوانه علیهما و دیگران بسند
معتبر از ابن عباس و غیره روایت کرده اند که چون حضرت رسول از دنیا بدار بقا و صلوات فرمود حضرت امیرالمؤمنین منوچهر غسل
انحضرت کرد بدو عباس حاضر بود و فضل بن عباس آمد و منوچهر چون از غسل انحضرت فارغ گردید بدن حضرت را کفن کرد جامه را
از او بپارید انحضرت در رکود و کفایت پدر و مادرم فدای تو باد طیب بنکوی پاکیزه بودی و حبیب و بعد از موت و منقطع
شد بوفات تو آنچه منقطع نشده بود بوفات احدی از خلق از پیغمبری و ناز نشدن و جهانهای آسمانی مصیبتی و چندان عظیم شد
که نشانی فرمایند مصیبتهای بکران گردید و محنت و فتنه و چنان غم گردید که همه خلایق صاحب مصیبت اند و در غایت تو
اگر نه ان بود که امر کردی بصبر کردن و غمی فرمودی از غم نمودن همراهی بجهای بر خود را در مصیبت تو فرمودی و میفرمود و هر آنکه در
مصیبت ترا هرگز و امن نکردم و جراحت مفارقت ترا از سینه بیرون نمیکردم و اینها در مصیبتی تواند که بسیار روانده
حسرت را چاره نمیشود کرد و خرن مفارقت تو بر طرف شد غمی پدید و مادرم فدای تو باد کن ما را از تو پروردگار خود و ما
از غایت خود بیرون مکن پس بروی انحضرت را فدا و روی بپوشید و او سر بر زمین زد و در بر کشید پس جامه را بر روی انحضرت
پوشانید و در بجا برالد نجابت و روایت کرده است که روزی که امیرالمؤمنین حضرت رسالت را غسل داد حلقه با و را زکفتن بپوشانید معجزان
حضرت صادق روایت کرده است که چون حضرت رسالت را بجام بقا و صلوات نمود ناز نشدند جبرئیل و ملائکه و روح که در شب عدد بر انحضرت
ناز میشدند پس حضرت دیده امیرالمؤمنین را متور کرد و ایند که ایشان را از منهای آسمانها آوازه می رسید و ایشان معاف از حضرت منوچهر
در غسل دادن انحضرت و ناز کردن بر او و قبرش بیشتر از حضرت میگردید و بخدا سوگند که کسی بغیر از ملائکه نبیند انحضرت را و نگردد تا آنکه
امیرالمؤمنین انحضرت را در قبر برداشته بان حضرت داخل قبر شدند و حضرت را در قبر گذاشتند پس حضرت رسول با ملائکه بفرمودند
حقنم کوش امیرالمؤمنین شنوائی ان سخنان داد و شنید که حضرت رسول ملائکه را سفارش امیرالمؤمنین میکنند پس حضرت کرمان
و شنید که ملائکه در جواب گفتند ما در خدمت و اخانت و یاریت بخیر خواهی و تقصیر نخواهیم کرد و او شخص صاحب امام و پیغمبر را بعد از تو
و پیوسته نیز او خواهیم آمد و لیکن بغیر این مرتبه ما را نخواهد دید و صدای ما را نخواهد شنید چون حضرت امیرالمؤمنین بجام بقا
و صلوات نمود جبرئیل و ملائکه و روح باز بر حسن و حسین ناز نشدند و ایشان ملائکه را دیدند و واقع شد آنچه در وفات حضرت رسول
واقع شده بود و بدیدند حضرت رسالت را که مدد میکرد ملائکه را در غسل و کفن و دفن حضرت امیرالمؤمنین چون حضرت امام حسن علیه السلام
ارتحال نمود حضرت امام حسین جبرئیل و روح و رسول خدا و امیرالمؤمنین را دید که نازل شدند و در غسل و کفن و دفن او با او موافقت
نمودند و حضرت امام حسین شهید شد حضرت علی بن الحسین جبرئیل و ملائکه و روح حضرت رسول و امیرالمؤمنین و حسن را دید
که حاضر شدند در همه امور یاری انحضرت نمودند و چون حضرت علی بن الحسین بر باض حقیقت و صلوات نمود حضرت امام محمد باقر علیه السلام
رسول و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین را که مدد میکردند جبرئیل و ملائکه و روح را در معافیت انحضرت چون حضرت
امام محمد باقر علیه السلام بپای اخوت و صلوات نمود و در مدد و رسول خدا و امیرالمؤمنین و حسن و حسین و امام زین العابدین که مدد میکردند ملائکه
و روح را در غسل و کفن و دفن و نماز انحضرت و یاری من در همه این امور می نمودند و این حکم جاریست باقیست تا الخیرات صلوات
علیهم اجمعین مؤلف گوید که شاید مراد از ان احادیثی که گذشت جبرئیل فرمود که دیگر من بزمین نازل نمیشوم مراد ان باشد
که برای منی نازل نمیشوم تا با این خلایق و منافات نداشته باشد و محتملست که بعد از ان حضرت زین العابدین فرموده باشد و در هوا و
امور را بعمل می آورد و باشد و الله تعالی بعلوم کلشی و شیخ طوسی و دیگران بسند های معتبره روایت کرده اند که حضرت رسول را در
جامه کفن کردند بکوی جبرئیل و پیوسته بود و در جامه سفید از حقا و من بود و اینضا بسند حسن از حضرت صادق روایت کرده اند که
عباس بن محمد بن حضرت امیرالمؤمنین آمد و گفت مردم اتفاق کرده اند که حضرت رسول را در قیام دفن کنند و ابو بکر پیش از این بدو
ناز کند چون حضرت امیرالمؤمنین دانست که ان منافقان را در فساد دارند از خانه بیرون بدهد و فرمود انما الناس بدین سهک رسول

وَمِنْ شَرَفِ فَخْرٍ سَيِّدِ بَنِي عَمْرِو بْنِ

[illegible]

در بیان مختصات نبی اکرم

۸۰

باشد برسد و در آن روز که بر او آمدند و صدای ایشان را شنیدم که بر آن حضرت صلوات میفرستادند تا آنکه جسد
او در زمین ریخت. بدین بیان کردم پس که پس از من نیز او در میان حضرت در حیات او و بعد از وفات او و کلیه بندگان حسن از حضرت صلوات
روایت کرده است که ابو طلحه از حضرت صلوات را گفت و روایت کرد که من با او بودم که بچه را میبرد و من چنان بودم که
ابو طلحه میگفت و در واقع طراکه کند باشد تا من خبرش را بفهمم و بگویم که من با او بودم که بچه را میبرد و من چنان بودم که
ان را زد کرده رسول خدا و در میان حضرت قطعه انداخت و پسندیدم و دیگر از آن حضرت روایت کرده است که امیر المؤمنین و در میان حضرت
چند و پسندیدم و دیگر از آن حضرت روایت کرده است که بر روی من حضرت رسول و من و بچه را میبرد و من چنان بودم که
روایت کرده اند که حضرت رسالت امیر المؤمنین را گفت که چون من میرم مراد همین مکان دفن کن و قبر مرا از زمین چهار انگشت
کن و اب بر روی من بریز و شیخ طوسی روایت کرده است که من با او بودم که بچه را میبرد و من چنان بودم که
که احادیث چهار انگشت بیشتر است و محتمل است که با عینا و اختلاف شیرها بوده باشد زیرا که چهار انگشت کشاده بیک شتر نزدیک
و محتمل است که در اول چهار انگشت بوده باشد و بعد از آن پنج انگشت و نیز یک شتر شده باشد و احتمال دارد که این حدیث بمحلول بر تفسیر
باشد و شیخ طوسی روایت کرده است که ام سلمه و زینب گفت که چون حضرت رسالت به عالم بقار حلت نمود من دست خود را بر سینه
مبارک او گذاشتم پس چند هفته بعد از آن چون طعام میخوردیم با وضو و با خیمه بوی مشک از دست خود میپاشیدم و کلیه بندگان
اف حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که در شبی که حضرت رسالت بر این صحن حلت نمود بر اهل بیت آن حضرت در آن شبها
گذشت و حال آنکه ایشان گذشت که منمیدانستند که در آن شبها با بر روی زمین انداخته که حضرت رسول از برای خدا با نزد بکار
و در آن دستهای کرده بود و از ایشان بسیار گشته بود و از ایشان کافران و منافقان ترسیدند و در آن شبها با نزد بکار
و بر او نیت بگویند و از ایشان بگویند و صدای او را میپندیدند و گفت السلام علیکم اهل البیت و رحمه الله و برکاته
بدینسانکه توانستند بگویند و از ایشان بگویند و صدای او را میپندیدند و گفت السلام علیکم اهل البیت و رحمه الله و برکاته
کل نفس ذائقة الموت و انما نؤتون اجور کریم الفیه فمن خرج عن النار و دخل الجنة فقد فاز و الحق الدین الامناع العز و الدین
فرمود که حقیقت شما را بریزد است و بر دیگران فضیلت داده است و از کما هان و جیها پاک گردانیده است و شما را اهل بیت پیغمبر خود
گردانیده است و علم خود را ب شما سپرده است و کتاب خود را ب شما امانت داده است و شما را صدق علم خود گردانیده است و عصای عزت خود
ساخته است و برای شما مثل از نور خود زده است و محصور گردانیده است شما را از لغزشها و این گردانیده است و شما را پیغمبر فرمودن خدا
صبر کنید بدینسانکه حقیقت شما را بریزد و در میان خود و در میان خود را ب شما سپرد و حقیقت خود را ب شما سپرد و حقیقت خود را ب شما سپرد
کرده است و شما را بر خلق و جمیع ساخته است که با او و منفق گردانیده است کلمات او شما را بید و دستان خدا هر که و لا اله الا
الخبیر انما بدینسانکه حقیقت شما را بریزد و در میان خود و در میان خود را ب شما سپرد و حقیقت خود را ب شما سپرد و حقیقت خود را ب شما سپرد
گردانیده و خدا قادر است بر این که در آن شما هر وقت که خواهد و مضایق و اندر من صبر کنید و منتظر باشید عاقبت بنک و بدینسانکه
باز گفت امور دنیوی خداست و حقیقت خود را ب شما سپرد و حقیقت خود را ب شما سپرد و حقیقت خود را ب شما سپرد و حقیقت خود را ب شما سپرد
پس هر که ادای ما نماند بکشد و قلاب شما را بر خود لازم داند و حرمت شما را ب هایت تمام حقیقت بخرای است کون او را در دستان با وی
پس شما را بمانت سپرد خدا و رسول و از برای شما سعادت و جنبه و اطاعت فرموده و حضرت رسول از دنیا رفت تا آنکه در دنیا
برای شما کامل گردانید و در آنجا از برای شما بیان کرد و از برای شما بگویند که نادان باشد با اهل نادانی نماید با انکار
حق بکند با فرمودن کند با اهل نادان و فرمودن کند با اهل نادان و فرمودن کند با اهل نادان و فرمودن کند با اهل نادان و فرمودن کند با اهل نادان
علیه السلام را وی پسند از آن حضرت که این بفرموده از جانب که بود حضرت فرمود که از جانب خداوند عالیشان و در احادیث معتبره و از
شده است که آن حضرت بشارت از دنیا رفت چنانچه صفا پسند معتبر از حضرت صلوات روایت کرده است که در روز خیر هر
آن حضرت را در دست بر خاله چو حضرت لطف بنا و اول فرمود آنکشت بختی آمد و گفت یا رسول الله مرا بفرموده اند پس حضرت در
موت خود میفرمود که بامروز است مراد هم شکستن لطف که در خیر بنا و اول کردم و هیچ پیغمبر و صوفی پیغمبر نیست مگر آنکه بشارت از دنیا
میرود و روایت معتبره بگویند که در آن روز که آن حضرت را در روز را میگویند چون حضرت در آن روز را میگویند

15

فرمودان ز راع خبر داد که من زهر الودم پس حضرت ترا انداخت و پیوسته آن زهر در بدن آن حضرت اثر میکرد تا آنکه جمیع اعضا از دنیا رها شد
نمود و عیاشی و عجزه الله پسند معجز از حضرت صادق روايت کرده است که فاطمه و حفصه علیهما السلام آن حضرت را بزرگوار میشدند که
و محاسن که هر روز در شهادت آن حضرت داخل بود و باشد و شیخ مفید و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و سایر محدثان خاصه و عا
روایت کرده اند که چون حضرت رسالت از دنیا رخت نمود منافقان مهاجران و انصار و منافقان بنو نکر و عمر و عبید الرحمن بن عوف و
ایشان اهل بیت آن حضرت را با افعال گذاشتند و شیخ ایشان نیز داشتند و متوجه شیخ آن حضرت نکردند و رفتند و پیغمبر
و متوجه غصه خلافت شدند و باینکه ایشان نماز بر آن حضرت را در میافتنند و امپراطور منین بریده و بر ایشان فرستاد که
بنماز آنحضرت حاضر شوند و ایشان نرفتند تا آنکه بیعت خود را و قیام کردند که حضرت را در حق کرده بودند و چون فاطمه فرمود
که واسوه صبا خاه بغیر و زید بیا که روزیست چون ابو بکر لعین این حضرت را شنید از روی شماست گفت که روزی تو بدترین روزهاست
پس آنرا لعین فرستاد و از حضرت شمره زد که امپراطور منین متوجه نفسیل و بجز و در آن حضرت و نبی هاشم بمصیبت آن حضرت در
اندیش رفتند با یکدیگر اتفاق کردند که ابو بکر و اخیلفه گردانند چنان چه در عیادت حضرت رسول چنین طوطیه کرده بودند چون
منافقان خوانستند که خلافت را برای سعد بن عباد بکنند با منافقان و مهاجران مقاومت نخواستند که مغلوب شدند چون بعد
ابو بکر تمام شد و بیعت امپراطور منین آمد و وقتیکه آنحضرت بیل در دست داشت و بر شیخ حضرت رسول را میبخت و گفت
حما به یا ابو بکر بیعت کردند از ترس آنکه چون بنماز شما قانع شوید نتوانند غضب حق شما نمود پس حضرت مبریل که در دست داشت
بر زمین گذاشت و این بات را خواند بسم الله الرحمن الرحیم لیس ان یزکوا ان یقولوا امنا و هم لا یقتنون و لقد فتننا الذین
من قبلهم فلینعلن علی الذین صدقوا و لیعلن الکاذبین ام حسب الذین یقولون الشهادت ان یسبفونا یا ما یحکون و فیسبفون فیه
بعد از این در جلد دیگر مذکور خواهد شد آنکه و شیخ طوسی پسند معبر و روایت کرده است که بعد از حضرت امام محمد تقی نوشتند که
با امپراطور منین غسل کردند و وقتیکه حضرت رسول را غسل داد حضرت در جواب نوشت که حضرت رسول طاهر و مطهر بود و لیکن حضرت
امپراطور منین غسل کرد و دست چپین جاری شد که هر تنی که متغیر باشد غسل کند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و سایر محدثان خاصه و عامه
روایت کرده اند که در روز شوری که حضرت امپراطور منین جمعی را بر منافقان القامه فرمود که با در میان شما آگهی هست بغیر از
که حضرت رسول را غسل داده باشد یا ملائکه مقربین که نازل شده بودند با یوها و کلماتی است و ملائکه از این آنحضرت را میگردانند
و من یغیر ایشان را میباشند و میگویند که پیوسته اند و در پی میگردانند احضار شما را بپوشانند همه گفتند نه باز فرمود که با در میان شما
هست بغیر از من که گفت کرده باشد حضرت رسول را و در حق کرده باشند آن حضرت را بدست خود گفتند نه باز فرمود با بغیر از من که در حق
شما هست که حقیقت بگوید او غریب فرستاده باشد در وقتیکه حضرت رسول از دنیا مفارقت نمود و فاطمه زهرا را بر آنحضرت بگریست
ناگاه شنیدیم صدای از پیش در و گوییده میگفت بی آنکه او را به بینیم السلام علیک یا اهل البیت و رحمه الله و برکاته پروردگار
شما سلام میرساند شما را و بغیر از این که در وقت و ثواب الحی خلف و عوض است از صوابی و خلقی ها بنده ایشان زهر کشنده و
ونداد و نه نمائند است از هر غوث شده پس بغیر از فرمودن خدا صبر کنید و بدانید که همه اهل زمین بغیر از اهل آسمان که با
بنماید و السلام علیکم و رحمه الله و در آن وقت نبود و در آن خانه بغیر از من و فاطمه و حسن و حسین و حضرت رسول در میان
خوابیده بود و جامه بر روی او پوشیده بودیم گفتند نه باز فرمود با در میان شما آگهی هست که حضرت رسول را محبوس با و داده
و فرموده باشد که از سه منهن کن و بشک آن را محبوس کن و یک ثلث را برای من و یک ثلث را برای خود نگاه دار گفتند نه باز
فرمود که با در میان شما آگهی هست که عهد و بیلافات رسول خدا از من نزد بکر باشد گفتند نه باز فرمود که سوگند میدهم شما را
بخدا که با بغیر از من که میان شماست که حضرت رسول را هر یک که با و تعلیم نموده باشد که هر یک که کلمه از کلام دیگر بوده باشد
نه و کلینی و دیگران پسند های معبر از حضرت صادق روايت کرده اند و حضرت رسالت بر این خلد و حضرت فاطمه از وفا
ای حضرت و جور منافقان خبری داده بود که بغیر از من که شنیدم از امپادانت پس حق بجزیریل را بگوید آنحضرت فرستاد
که نزد آن حضرت بفرستد و شش ماه از او ای حضرت را بشکین نماید هر روز جبریل می آمد و دلاری آن حضرت میگفت و چون پیام
آنحضرت را از غریب و شلک حضرت رسول اخبر حق نم و در جات و منازل آن حضرت را بجه بعد از حضرت پروردگار مطهر آنحضرت

در بیان و اجتناب از بدعتی است

واقع خواهد شد از خداوندی که در این است سلطان و دولتی باطل خواهد یافت چون حضرت فاطمه را از مادرش جدا نمود باطل
 امیرالمؤمنین گفت که که نزد من میاید چنین سخنان میگوید حضرت فرمود که ای فاطمه هرگاه او نبرد تو ایدم خبر کن پس هرگاه خبر نداد
 و ایام حضرت فاطمه حضرت امیرالمؤمنین میگردد و آنچه خبر میگوید حضرت میگفت حضرت امیرالمؤمنین گفت که که کتب جمع شد و آنست معجزه فاطمه منظر
 است بر جمیع الخوالات بنده تا روز قیامت آن کتاب اکنون نزد حضرت فاطمه است حضرت فرمود که حضرت فاطمه بعد از حضرت زین العابدین
 پنج روز زنده ماند و سپس در شدت و آلام بود تا به پدر بزرگوار خود ملحق گردید **صلوات الله علیها و علی آبائها و عیالها و اولادها**
 الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم **فصل ششم** در بیان حوائی چند است که بعد از وفات آن حضرت واقع شده
 آنچه در صریح مقدس آنحضرت واقع گردید و غریب الخوالات روح مقدس آنحضرت شیخ طوسی روایت کرده است که چون خواستند
 عمارت روضه آن حضرت را بنا سازند نزد یک سال حضرت و نزد یک پای آن حضرت مشکوفا هر شد که بان خوشبختی نرسیدند
 و کلبه بنده معسر روایت کرده است از جعفر بن شاذان که گفت در مدینه بودم که خوابیدم سقفه مسجد رسول الله از موضعی که
 نزدیک قبر شریف آن حضرت بود و بنا بان و کارکنان بالامبر فرستاد و فرمودی آمدند پس اسمعیل بن هار را گفت که از حضرت
 سوال کن که با ما میتوانیم بالا رفت که بر قبر مقدس آن حضرت مشرف شویم و نظر کنیم روزی بگزاریم عمل برای ما خبر آورد که
 حضرت فرمود که من دوست ندارم برای احدی که بر قبر آن حضرت مشرف شود و این بنیسم که به بنده خبری که دیده اید اینها
 شود بسبب آن یا آنکه بنده که آنحضرت را مشاهده است و نماز میکند یا آنکه بنده که با بعضی از زنان طاهره خود نشسته است و صحبت
 میدارد و اینها بنده صریح از حضرت صادق روایت کرده است که در سال چهل و یکم هجرت معاویه اراده حج کرد و بخار را با جویها
 و آنها فرستاد و نامه بوالی مدینه نوشت که من حضرت رسول را بکن و بقد منبری که من در شام دارم بنا چون راده گفتند منبر
 آنحضرت کردند تا بنای تکسف شد و در آنجا خطبه در روزی میباید و ایشان دست برداشتند و آنحضرت را معاویه نوشتند تا آنکه
 در جواب ایشان نوشت که آنچه نوشته ام میباید کرد پس ایشان بگفته انما لکم منبر آنحضرت را کردند و بزرگ کردند و صفار و دیگران
 بسند معسر از حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت زین العابدین را خطبه خود گفت که زین العابدین من خبر است از برای شما و با مردم
 من خبر است از برای شما محابه گفتند با رسول الله میدانم که جان تو برای ما خبر است و بسبب تو هدایت یافتیم از ضلالت و از گمنا
 گوئی و از انحراف یافتیم بجهت سبب مردن تو از برای ما خبر است حضرت فرمود که بعد از وفات من عملهای شما را بر من عرض نمایند پس
 هر عمل بنایت که از شما میبینم دعا میکنم که خدا توفیق شما را زیاده گرداند و هر عمل بد که از شما میبینم برای شما از خدا طلبم از شر بنمایم
 پس مردی از منافقان گفت یا رسول الله چگونه برای ما خطبه میگوید در وقتیکه اسخرهای یوغا کشید با شد حضرت فرمود که نه
 چنین است زیرا که حق تعالی ما را بزرگوار گردانید و بدین مادی در زمین میبویسد و گفته نمیشود و ایضا بنده های حضرت
 از حضرت صادق روایت کرده اند که هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری در زمین زیاده از سه روز نمیدانند تا آنکه روح و کونش استخوان
 او با انسان یا لامبر و مردم نبوی جای بدنه های ایشان میروند و از دور و نزدیک سلام مردم با ایشان میرسد و ایضا بنده های
 معسر بنیان از آن حضرت روایت کرده اند که چون ابو بکر از حضرت امیرالمؤمنین خطبه خلافت کرد حضرت باو گفت یا رسول
 خدا ترا امر نکرد که مرا طاعت کنی انما لکم گفت نه و اگر مرا امر کردی بود میگردم حضرت فرمود که ای ابا بکر پیغمبر را به پیغمبری و ترا امر
 کند با طاعت من یا خواهی کرد گفت ای حضرت فرمود که با من یا نبوی میگردی یا چون میگردی یا رسیده اند چون ابو بکر بدید که حضرت
 رسول استاده است و نماز میکند چون از نماز فارغ شد حضرت امیرالمؤمنین گفت یا رسول الله ابو بکر انکار میکند که تو او را امر با
 من نکردی حضرت رسول باو بکر گفت که من مکرر ترا امر کرده ام با طاعت او برو و او را طاعت کن و انما لعون بسیار رسیده و
 برکت و در راه خبر را بدید هر گفت چه میشود ترا ابو بکر گفت که حضرت رسول با من چنین گفت عمر گفت هلاک شوند اموال که چو
 نواحق را و الی خود کرده اند مکرر مبنای که اینها از صحیفه ما شمس است و در کتاب خصاص و مضایر اعداء و جاث و سایر کتب
 سندهای حضرت صادق صادق روایت کرده اند که چون کربان امیرالمؤمنین را گرفتند و برای عیبت ابو بکر بسجده کشیدند
 حضرت امیرالمؤمنین بر سر و سینه خود ایستاد و گفت آنچه هر روز در جواب موسی گفت که یا بنی امی القوم استضعفون و کاد و لفت
 بجای برادر من و ای فرزندان من بد و سبک نوم مرا ضعیف گردانید و نزد یک شد که مرا بکشند پس شیخ زبیر و سولید ابیرون

در بیان تاریخ ولادت سیدنا و شفا فاطمه زهرا

۹۴

بوی بوی که هر شناختند که دست اینجاست و بپند که هر شنید که صدای آنحضرت گفتم بود که اگر ببالدی خالق من تراب
 ثم من نطفه نرسونک بجلا یعنی با کافر شدی با خداوندی که ترا خلق کرده است از خاک این نطفه پس ترا بر گردانید است و بر پند کرد
 دست تو بر تپا مرشد و بر انداخت نوشتن بود که اگر ببالدی با هر خلق من تراب ثم من نطفه ثم سونک بجلا و ایضا صفار و دیگران
 بسند که معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که اینجاست با اصحاب خود فرمود که هر از آنده میبایست حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
 گفتند ما چگونه اینجاست از آنده میبایست حضرت غمزه میباید اینک اعمال شما بر اینجاست عرض میشود چون مصطفی از شامی میباید از
 میشود و کلینی و صفار و دیگران بسند که معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون شب جمعه میشود رخصت میدهند
 روح رسول خدا را و او را ح پیغمبران گذشتند و او را روح او صبا گذشتند و روح امام زمان را پس ایشان را بر سرش بالا میبردند
 و هفت سوط بر دو عرض طواف میکنند و نزد مقامه از قافهای غرض و در کشتان میکنند چون صبح میشود علم ایشان از زمین
 که بدانت و در وقت معتبر دیگر و در شام است که چون حق تعالی بخواهد علم ناز بر امام زمان را فاضله را بدینجهان حلال و ملامت پس امام را
 یا ملکی میفرستد بر رسول خدا و از اینجاست بر سرش میباید بر حضرت رخصت میفرماید که بر و نیز بتالی را علی طالب این علم را با و بر سران چون
 نیز بر سر او میباید و او را بر سرش میباید که بر و نیز در حق و هم چنین هر مایه ای امام دیگر میفرستد تا با امام زمان منتهی میشود و جبری صفار
 بسند معتبر روایت کرده اند که حضرت امام رضا فرمود که من ریش حضرت رسول را در همین موضع دیدم و او را در بر گفتم یا رسول الله
 در بیان تاریخ ولادت با سعاد و وفات و بعضی از احوال که بر و منافق شریفه بسند شافعیان و محدثین و ملائکه میفرمایند فاطمه زهرا
 علیها السلام در دهان چند فصل است فصل اول در بیان ولادت با سعاد است اینجاست کلینی بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
 که ولادت اینجاست بعد از بعثت رسول خدا شد و سن شریف اینجاست زهرا که وفات هجده سال و هشتاد و پنج روز بود و در کشف الغم
 این از حضرت صادق روایت کرده است و شیخ طوسی علیه السلام در معراج و غیر آن و اگر محققان عمل از کریمند ولادت آن حضرت در روز دهم
 ماه جمادی الثانی بود و گفته اند که در روز جمعه بود و در سال دهم بعثت و بعضی گفته اند که در سال نهم از بعثت بود و عامه روایت کرده اند
 که ولادت اینجاست پیش از بعثت بود و قول اولی شهر قریب است و طبرسی مایه در دلائل الاثمه از حضرت صادق علیه السلام روایت
 کرده که ولادت حضرت فاطمه در بیستم ماه جمادی الثانی بود و در سال چهل و پنجم ولادت جناب رسول الله پس هشت سال و هشت
 ماند و ده سال در کربلا و هفتاد و پنج روز بعد از وفات جناب رسول الله و در بیستم ماه جمادی الاخر سال یازدهم هجرت بدرجات جنان انتقال
 نمود و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که چون فاطمه متولد شد در روز یکشنبه و بعد از آنکه طفلان دیگر در هفت روز متولد
 میگرد و در هفت روز بعد از آن در ماهی سال چون حضرت رسول الله بمیدین هجرت فرمود ام سلمه را بیکجای خود برد و فاطمه را با او
 سپرد که خدمت و ترتیب نماید است که گفت بخدا سوگند که من از او را بیک موختم و او را حاجت میرا موختن اذاب نبود و هر چیز را از آنرا
 و دیگران میباید است و این بابو بسند معتبر از عبد الله بن عباس روایت کرده است که روزی عایشه خدمت جناب رسول الله را میداد
 که آن جناب فاطمه را همراهی راه میبرد و بسند کثیری از او است فاطمه را با رسول الله حضرت فرمود که بخدا سوگند که اگر بدانی که چه
 آورد و سبب میدارد هر روزی تو نسبت با او نداشتی بدو میگفتم شب عیال چون با ما مان چنانم و سببم جبرئیل
 اذن گفت و میکشید اظمت گفت پس جبرئیل مرا گفت که پیش از این است یا محمد که با تو نماد که من گفتم یا جبرئیل یا من تقدم جیم بر تو دینما
 جبرئیل گفت بل در سبب که حقاً فضیلت داده است پیغمبران هر سال خود را بر ملائکه مقررین و ترا بخصوص تا دلی داده است بر هر
 عالمیان پس پیش رفت و با اهل آسمان چنانم نماز کردم پس ثواب است بر هم زادم و دینا می از با آنها ایستاد و کرد و می از ملائکه دیدم که
 گردا گرد بودند پس از آنجا بالا رفتم و بسو آسمانان پیچیدم و در آنجا با سمان ششم رفتم پس در آنجا خدای جستم بمن رسید که ای محمد بنکوبد نیست
 بد تو را بر هم و بنکوبد را در نیست و او را تو علی چون میباید سببم جبرئیل است و سبب من اگر گفت و داخل شدت کرد پس بد چون داخل شد
 و دخی از نور مشاهده کردم و دیدای اندوخت و در ملک دیدم که حلها و زبور را بر می پیچیدند گفتم ای جبرئیل ایند خدایت از
 برای کیست و این حلها و زبور را از کیست گفت اینها از برادر تو علی بن ابی طالب است و این دو ملک پوست از برای او و زبور را و حلها
 می پیچید تا روز قیامت پس قدری پیش رفتم و در طبع مشاهده کردم از مسکه نرم تر و از مشک خوشتر و از عسل شیرین تر پس بر کمر طبع
 تناول کردم و آن طب نطفه شد و در صلب من چون بزین ادم با خدیجه مقابله نمودم و او با طاهره خالعه شد پس فاطمه حورینه

در بیان تاریخ ولادت سیدنا و شفا فاطمه زهرا

انقباض که در ظاهر صورت انسان و در صفات و اخلاق و موافق و زبانت پس هرگاه که مشافیه بشوم بنویسند فاطمه را میبویم و
بنویسند میبایم و انقباضا بسند معبر از حضرت امام محمد باقر و زبانت کرده است که بار رسول گفتند که بچه سبک بسیار میبویم فاطمه
و در بر سبکی و را و بسیار نزد دل خود میبویم و نسبت با و لطیف چند است نهائی که نسبت بسیار در خیران خود غنای حضرت فرموده
است که جبرئیل بنی از سببهای طشت برای من آورد پس از آن اول کردم و نطفه شد در صلب من پس با خدیجه مفارقت کردم و بقا
حامله شد و من پیش از او بوی طشت بشنوم و علی بن ابی طالب و دیگران بسندهای معبر از حضرت صادق روایت کرده اند که حضرت
بسیار میبویم و میبوید فاطمه را و بر طبع عایشه ایمنی گران بود چون در بعضی از روزها اظهار غم می نمود حضرت فرمود که ای
عایشه چون مرا باستان بردند و داخل طشت شدم جبرئیل مرا بر تن درخت طوبی برد و از میوه های آن درخت بمن داد تا ازل کرد
و حنقم از آن که گردانید در طشت من چون بزمین آمدم با خدیجه مفارقت کردم و او بفاطمه حامله شد پس هرگاه که او را میبویم بوی
درخت طوبی از او استشمام میبایم و در کتاب معانی الاخبار بسند معبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول
فرمود که حنقم عالی خلق کرد نور فاطمه را پیش از آنکه بیافریند اسما و زینب را یعنی گفتند بار رسول الله مگر او داخل آن نیست
فرمود که فاطمه در باطن خود به است و بظاهر اینست گفتند بار رسول الله حنقم این سخن را از برای تابان فرما حضرت فرمود
که حنقم عالی فاطمه را از نور خود افروید پیش از آنکه ادم را خلق کند در هنگامیکه ارواح خلایق را افروید چون حنقم ادم را خلق کرد
نور فاطمه را بر ادم عرض کرد مخاطب گفتند بار رسول الله پیش از افرویدن ادم نور فاطمه را بر گما فرمود که در حقه بود در زبانت حضرت
گفتند بار رسول الله خوراک او چه بود فرمود که طعام او لبن و عسل و عسل و حنقم بود چون خداوند عالم حضرت ادم را خلق کرد و
افضل و بیرون آورد و خواست که فاطمه را از صلب من بیرون آورد نور فاطمه را بسببی که در دشت و جبرئیل انبیا برای من آورد
و گفت السلام علیک ورحمة الله وبرکاته یا محمد گفتند و ملکت السلام ورحمة الله علیک پس جبرئیل گفت ای محمد پروردگار تو سلام
مهرساند ترا من گفتم از او است سلامها و نبوی و بر سر کرد و سلامها و نخبها پس جبرئیل گفت یا محمد این بسبب است که حنقم عالی شد پس
است نبوی نو از دشت پس من انبیا گرفتم بسند خود چنانکه جبرئیل گفت یا محمد خداوند عسل و لبن بسیار میدهد که این بسیار بخور چون
سبب را پاره کردم نوری از آن سامع گردید که من برسان شدم از آن جبرئیل گفت چرا تا اول نمیکنی بخور و من بر سر بد و سبب که این
نور کی است که نام او در آسمان منصوره است و در زمین فاطمه است گفتند یا محمد پس جبرئیل از او را در آسمان منصوره میکند
و در زمین فاطمه جبرئیل گفت او را در زمین فاطمه میکنند از برای آنکه قطع کرده است شعبان خود را از آن جنم و در نعمان
خود را از محبت خود بریده است و در آسمان و در منصوره بنامند برای آنکه محبتان خود را فقرت و یاری میکند چنانچه حنقم میفرماید
بومند بفرح المؤمنون بنصر الله من شاء و در کتاب بیون المخرج من اهل بیت رسول رضی الله عنه روایت کرده است که در حق حضرت امیر
نور فاطمه رفت چون نظر فاطمه بر آن حضرت افتاد گفت یا علی نزد من بیای تا خبر دهم ترا از آنچه بوده است و از آنچه خواهد بود تا روز
قیامت و از آنچه خواهد بود چون امیر المؤمنین چون این سخن از فاطمه شنید بر کشتن شد حضرت رسول مدح و تحسین رسول نظر
بر آن حضرت افتاد فرمود که نزد من بیای ای ابوالحسن چون پیش از جناب نشست فرمود که بخوای من ترا خبر دهم تا تو مرا خبر میدی ای
المؤمنین عرض کرد که سخن گفتن عیالت با رسول الله پس آنچه میان او و فاطمه گذشته بود بیان فرمود پس جناب امیر گفت که با نور
نور فاطمه از نور من است حضرت رسول فرمود که مگر میدانی یا علی که نور فاطمه از نور من است پس جناب امیر المؤمنین بچند در آمد و شکر
الحی بجای آورد پس حضرت امیر بوی فاطمه را بجهت خود جناب فاطمه گفت که دفعی نزد پدر من و آنچه من با تو گفتم بپدرم گفتی
حضرت فرمود بل چنان بود ای فاطمه پس انبیا گفت که ای ابوالحسن پدر سبب که حنقم افروید نور من و نور من بشیخ خاتم
میکرد پس نور مرا سپرد بر درختی از درختهای طشت و اندرخت بنور من روشن شد چون شب معراج پدرم داخل طشت شد حق
الهام کرد او را که انبیا را از آن درخت چند و ناول خود پس نور من در صلب او قرار گرفت پس نور من از صلب او منتقل شد بر
خدیجه و خدیجه را پس من از آن نور وجود ادم چون شکر شدم علم گذشته و این را میباید شکر ای ابوالحسن تو من بنور خدا
نظر میکنی این بابویه رحمه الله علیه بسند معبر از منقول بر هر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سوال کردم که چگونه
بود ولادت حضرت فاطمه انتخاب فرمود: تا که چون خدا بخواهد مرا و جنت حضرت رسالت نمود زنان مکر از عدا و لشکر که بان